



## زبان مقوم ساختار عالم؛ نسبت هستی و زبان در هستی و زمان مارتین هیدگر

پدیدآورده (ها) : حیدری، احمد علی  
میان رشته ای :: مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی :: سال 1386 -  
شماره 219  
از 31 تا 48  
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1078738>

دانلود شده توسط : منیژه میرمکری  
تاریخ دانلود : 26/07/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

## زبان مقوم ساختار عالم نسبت هستی و زبان در هستی و زمان مارتین هیدگر

احمدعلی حیدری

«... در نهایت کار فلسفه است که قوت و قدرت پایه‌ای‌ترین واژه‌ها را که دازاین در آن به زبان درمی‌آید، حفظ کند. حفظ کند از این که به سبب سطح فهم عمومی به سطحی ناهمیدنی تنزل کند که خود این تنزل و سقوط تازه منشی برای پدید آمدن مسائل ظاهری (و بی‌اصالت) می‌گردد...»  
(مارتین هیدگر، هستی و زمان، ص ۲۲۰)

ورود به بحث نسبت هستی و زبان در هستی و زمان مارتین هیدگر منوط به این است که به اختصار برخی از مصطلحات فلسفه مارتین هیدگر توضیح شود. هیدگر مهم‌ترین مسئله کتاب هستی و زمان را پرسش از معنای وجود می‌داند و تنها موجودی که شایسته طرح این پرسش و پاسخ به آن است، انسان است. در اصطلاح‌شناسی خاص هیدگر انسان دازاین (Dasein) نامیده شده است. دازاین مرکب از دو واژه آلمانی *دا*، به معنای این‌جا و آن‌جا و زاین به معنای وجود است. البته باید توجه داشت که آن‌جا و این‌جا نباید به معنای مکانی آن فهمیده شود. *دا* حاکی از این است که انسان می‌تواند از خود فراتر رفت، به آن‌جا رود و با هستی یعنی زاین نسبتی برقرار کند. به عبارت دیگر *دا-زاین* از آن جهت که مشتمل بر زاین یعنی وجود است سیری در آفاق وجودی و صورت‌های مختلف آن دارد و به سبب *دا* مجال می‌یابد تا به مبادی این کثرات یعنی خود هستی بازگردد.

در اندیشه هیدگر، دازاین در شرایط خاصی می‌تواند در پیوند با هستی قرار گیرد و آن را دریابد. واژه‌ای که هیدگر به این منظور به کار برده است در زبان آلمانی *erschließen* به معنی گشودن و دریافتن است. همان‌طور که گونتر فیگال یکی از شارحان برجسته آراء هیدگر توضیح داده است، قابلیت گشودگی از جمله مختصات انسان است. انسان در

مواجهه با چیزهای نو و ناآشنا از این امکان برخوردار است که خود را بر آن‌ها بگشاید و با آن‌ها نسبتی برقرار کند (Figal, 1999: 70). فیگال به منظور درک روشن خوانندگان اشعار داشته است که این خصیصه دازاین مشابه آن جنبه از معرفت انسانی است که ارسطو آن را نوس (Nous) نامیده است.<sup>۱</sup> با این ملاحظه و ویژگی گشوده‌بودن (Erschlossenheit) دازاین یعنی نوعی معرفت بی‌واسطه. این سنخ از معرفت «به ما تعین نمی‌بخشد، ما حائز آن نیستیم بلکه آن هستیم. گشوده‌بودن، هستی و فهم بی‌واسطه‌ای از هستی در آن واحد است» (Ibid.:70).

همان‌طور که اشاره شد در ترکیب دازاین اشاره به خصیصه فراروی انسان از خویش دارد. از منظر هیدگر دازاین پیوسته در عالم است. در -عالم- بودن<sup>۲</sup> یکی از مؤلفه‌های وجودی دازاین است. در عالم بودن زمینه‌های پیوند میان انسان و سایر موجودات را که در ربطی ابزاری و یا معرفتی با انسان قرار می‌گیرند، فراهم می‌کند. هیدگر در کتاب

۱. واژه Erschlossenheit به یکی از اندیشه‌های بنیادین هیدگر اشاره دارد و راهنمایی رهگشا در فهم هستی‌شناسی بنیادین اوست. در تلقی هیدگر دازاین موجودی است که فهمی از وجود اشیاء و از وجود خودش دارد. از همین روی انسان در مقام دازاین در این هستی‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا از این توانایی برخوردار است که به خویش و به عالم توجه داشته باشد. با همین ملاحظه است که هیدگر عمیقاً بدین باور دارد که با تحلیل اگزیستسیال دازاین می‌تواند به پرسش از معنای وجود پاسخ گوید. (بندهای ۱ تا ۴ از کتاب هستی و زمان). توجه داشتن *Gewahrsein* در این ارتباط هیچ‌گاه نباید به معنای معرفتی کاملاً روشن و تفصیلی از خویش و جهان فهمیده شود. بلکه فهمی پیشین، *Vorverständnis* اجمالی *diffus* و ماتقدم بر تأمل، از خود و جهان است، *präreflexiv* که انسان‌ها عمدتاً در چارچوب آن تحرک دارند. هیدگر به این نکته توجه داده است: *Erschlossen besagt nicht als solches erkannt*. یعنی گشوده‌بودن چنان‌که هست به معنی شناخته‌شده نیست.

۲. *In-der-Welt-sein*. که گاه این پرسش برای ما مطرح می‌شود که ما چگونه از اندیشه و زبان به عالم متوجه می‌شویم؟ از منظر هیدگر ما پیوسته در عالم زندگی می‌کنیم و با آن سروکار داریم. از این رو اندیشه و زبان ما هیچ‌گاه از عالم منفک نیست. پاسخ به پرسش «ما چگونه به دیگران می‌رسیم و می‌توانیم آن‌ها را بشناسیم» بر همین منوال پاسخ می‌یابد. اصلاً نسبت داشتن با دیگران روالی است که به‌طور طبیعی در زندگی انسان‌ها جاری است. میان عطف توجه‌ما به عالم و نسبتی که با دیگران داریم هیچ‌گونه جدایی و فاصله‌ای نیست. هیدگر بر این باور است که ما با دیگران در اشیائی که مورد استفاده قرار می‌دهیم، مواجه می‌شویم: خانه‌ای که ساخته شده است دلالت دارد بر کسانی که در آن زندگی می‌کنند، لباسی که دوختش به پایان رسیده است اشاره دارد بر کسی که این لباس را بر تن می‌کند. (Heidegger, 1986: 117). هیدگر بر این باور است که بدون عطف به غیر، عطف به خویش نیز وجود ندارد: «تتها بودن دازاین نیز هم‌بودی در عالم است.» *Auch das Alleinsein des Daseins ist Mitsein* (Heidegger, 1986: 120) *in der Welt*

هستی و زمان موجودات را به سه دسته تقسیم می‌کند: دازاین یا انسان، موجوداتی که فرادست‌اند (Vorhandenheit) و بالاخره موجوداتی که دم‌دست‌اند (Zuhandenheit). در تلقی هیدگر موجودات دم دست، مقدم بر موجودات فرادست هستند. این سنخ از موجودات مورد استفاده انسان قرار می‌گیرند یا از این قابلیت برخوردارند که مورد استفاده قرار گیرند. در اصطلاح‌شناسی هیدگر چنین موجوداتی ابزار (Zeug) نامیده می‌شوند. در مقابل، موجودات فرادست، متعلقات شناسایی ما هستند آن‌ها دیگر از سنخ ابزار نیستند. قدر مسلم این است که انسان در وهله نخست با آن وجهی از وجود در ارتباط است که ماهیتی ابزاری دارد و در وهله دوم و در وضعیتی غیرمعمول با نحوه وجودی فرادستی و معرفی در ارتباط است.

اما ارتباط دازاین با موجودات در شرایط خاصی و با تکیه بر خصائصی از دازاین صورت می‌گیرد که هیدگر آن‌ها را وجوه وجودشناختی دازاین (existenzialen) نامیده است. به عبارت دیگر این‌ها ویژگی‌هایی‌اند که مجال ربط وجودی دازاین را با زاین یعنی هستی فراهم می‌کنند. هیدگر آن‌ها را مقومات دا خوانده است و عبارت‌اند از: حال‌وهواداری، فهم و بیان.

به اختصار درباره حال‌وهواداری و فهم سخن می‌گوییم و سپس به سومین مؤلفه وجودی دازاین یعنی زبان و بیان (sprache und rede) می‌پردازیم که موضوع اصلی این مقاله است.



## ۱. حال‌وهواداری

حال‌وهواداری<sup>۱</sup> یکی از گزینستنیال‌های دازاین است. دازاین مادامی که دازاین است یعنی از دا بهره‌مند است، به این معنی که در عالم است، کوک شده است<sup>۲</sup> یعنی حال و هوایی

۱. Befindlichkeit هیدگر تحت این عنوان از حال‌وهوا و انفعالاتی سخن می‌گوید که مقدم بر هر چیز دیگر شرایط ارتباط و گشودگی انسان را بر عالم فراهم می‌کند و از همین روست که در زبان هیدگر در شمار Unhintergebarkeit قرار دارند، یعنی جایگاهی نخستین و مقدم دارند و به اصطلاح هیچ چیز دیگری نمی‌تواند بر آن‌ها پیشی گیرد و پشت سر آن‌ها برود، به عبارت دیگر این‌ها در تعیین فهم آدمی از جهان و چگونگی مواجهه با آن بسیار مؤثرند. درباره معانی واژه Befindlichkeit و استفاده از آن در دیگر سیاق‌های معنایی در زبان آلمانی ← حیدری، ۱۳۸۵، ص ۱۱۹.

۲. gestimmt هیدگر اساساً بر این باور است که معانی نهفته در اشکالی از زندگی هستند که ما در آن‌ها زندگی می‌کنیم. طرز تلقی و تفسیری که از زندگی داریم برآمده از این انحاء و وجوه زندگی و شرایط عملی ماست. دازاین آن دای در عالم است و با این ملاحظه دازاین همواره در این یا آن حالت کوک شده است. برای توضیح بیشتر ← حیدری، ۱۳۸۵، ص ۱۱۵.

دارد. این حال و هوا پیوسته و در همه جا، مناسبات ما را با خود و با جهان همراهی می‌کند. البته طرح مسائلی از این دست که برای آدمی مقدور است که نسبت به مسائلی که در عالم می‌گذرد خنثی و بدون مشارکت باشد، به عبارت دیگر، اشاره به این که آدمی از این امکان برخوردار است که با نگاه سرد فاهمه به جهان بنگرد، به قوت سخن هیدگر خدشه‌ای وارد نمی‌کند. از منظر هیدگر حتی بی‌طرفی یعنی کوشش برای این که از شرایط رنگی نگیریم، در یک سطح باقی بمانیم و در چیزی مشارکت نکنیم، این خود یک حال و هواست و نمی‌تواند برهانی بر تعری آدمی از آن باشد (Heidegger, 1986: 134). در تلقی هیدگر ما به سبب این کوک‌شدن‌ها و حال‌وهواها در معرض چیزها قرار می‌گیریم و در قبال آن‌ها رفتاری منفعلانه را تجربه می‌کنیم. حتی در شرایطی که بخواهیم رفتاری علیه حال‌وهوای مان داشته باشیم و کوشش کنیم تا «با علم و اراده» (Ibid.:136) بر آن‌ها فائق آییم، این حال‌وهواداری دازاین را در درافتادگی‌اش<sup>۱</sup> و در وهله نخست و به طور غالب در نحوی از روی برتافتن طفره‌رونده می‌گشاید. حتی هنگامی که در زندگی خویش مصدر بسیاری از تغییرات هستیم، به‌عنوان مثال محل زندگی، شغل، شریک زندگی، دوست و نحوه زندگی را معاوضه می‌کنیم، نمی‌توانیم از این واقعیت که باید زندگی کنیم، باید به این زندگی هیئت و شکلی ببخشیم، بگریزیم. نهایتاً در همه این تغییرات، این ما هستیم که باید زندگی خویش را بزنیم. حتی اگر در شرایطی علیه زندگی تصمیم بگیریم و در صدد خودکشی بر آییم، در چارچوب تحلیلی که هیدگر ارائه داده است، همه این‌ها امکانات معین و ازپیش‌داده‌شده زندگی هستند و مؤید این تلقی که بالاخره باید ناگزیر دست در دامن «نحوی» (irgendwelche) از امکانات زندگی بزنیم.

تحلیلی که هیدگر از حال‌وهواداری ارائه کرده است در عین حال متضمن نکته دیگری هم هست: تعرض چیزهای این عالم به ما شرایط امکان‌تهیاء نیازها (Möglichkeitbedingung des Besorgens) را نیز ترسیم می‌کند. بدین ترتیب حال‌وهواداری می‌تواند علت حامل مناسبات عملی مان به نحو اولی (primär) با خود و با عالم باشد. با این توجه است که می‌توان گفت حال‌وهواداری حتی برای مفهومی مانند

۱. Geworfenheit. این اصطلاح در ارتباط تنگاتنگی با مفهوم طرح Entwurf و Faktizität به‌معنای در متن واقع زیستن، در فلسفه هیدگر است. مراد هیدگر این است که دازاین در حالی که در کار طرح‌درانداختن در عالم است در عین حال در این عالم درافتاده است از همین روست که هیدگر در مواضع مختلفی از کتاب هستی و زمان دازاین را «geworfener Entwurf» یعنی طرح‌درافتاده نامیده است.

التفاتی بودن<sup>۱</sup> در فلسفه هوسرل نیز می‌تواند مبنا قرار گیرد. است. زیرا حال و هواداری آن چیزی است که مایه گشودگی دازاین به عالم به نحو اگزیستنسیال<sup>۲</sup> است (Heidegger, 1986: 137). با این توجه است که می‌توان گفت حال و هواداری مؤلفه‌ای ساختاری برای دازاین است. طرح این مسئله انگیزه‌ای شده است که هیدگر رابطه و نسبت انسان را با عالم در وهله نخست به‌عنوان یک امر عملی درک کند. هیدگر در این خصوص می‌نویسد: «ما عالم را بی‌قرار می‌بینیم که مطابق حال و هوا و کوک با ناآرامی و با شعله‌های لرزان در حال سوختن است و این خود نشان می‌دهد که امر دم‌دستی در عالمیت خاص خودش هیچ‌گاه یکسان باقی نمی‌ماند، بلکه در حال تحول و دگرگونی است. درحالی که ملاحظه نظری عالم، عالم را به جانب تک‌صورت بودن یک امر فرادستی سوق می‌دهد و روشنایی و نور و کثرت را از آن می‌گیرد و خلاصه این که آن را تاریک می‌سازد» (Ibid.:138).

ما همواره، هر بار و به نحو خاصی کوک شده‌ایم، ما خود را در این کوک‌ها به‌عنوان منفعل تجربه می‌کنیم و منفعل بودن در معرض امور واقع شدن مبنای تحقق زندگی عملی و فعال ماست. هیدگر این کوک‌ها را اولی و ماتقدم می‌داند، چیزهایی که هیچ چیز دیگر بر آن‌ها مقدم نیست (unhintergebar). از طریق این کوک‌هاست که ما خود و عالم را می‌بینیم. نهایتاً این که این کوک‌ها شرایط امکان تحقق زندگی و عمل ما هستند. با توجه به مصطلحاتی که هیدگر در این زمینه به کار برده است، می‌توان درباره این خصلت اگزیستنسیال دازاین گفت: عالم از طریق کوک‌ها و احساسات گشوده می‌گردد، زیرا کوک‌ها و احساسات از همان آغاز معطوف به عالم و یا چیزی در عالم هستند و چنین نیست که مسئله بر سر وضعیت‌های «شخصی» در جهان درونی سوژه‌ها باشد.

## ۲. فهم و تفسیر<sup>۳</sup>

درحالی که حال و هواداری به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اگزیستنسیال دازاین در ارتباطی

۱. Intentionalität، از واژه intention و به معنای اتجاه است. متوجه بودن در پدیدارشناسی هوسرل بنیادی‌ترین خصیصه آگاهی و تجربه آدمی است. فعالیت‌های آگاهی آدمی پیوسته به متعلقاتی اتجاه یافته است. این اصطلاح در زبان‌شناسی مدرن نیز راه یافته است و مراد از آن در این حوزه این است که افعال زبانی انسان آمیخته به ویژگی اتجاه و جهت‌داری است.

۲. هیدگر با واژه اگزیستنسیال به تحلیل ساختارهای ماهوی دازاین نظر دارد. برای توضیح بیشتر درباره اگزیستنسیال‌ها و تفاوت آن با اگزیستنسیال‌ها ← حیدری، ۱۳۸۵، ۱۲۱ ص.

۳. فصل ۵ کتاب هستی و زمان متضمن تبیین دو مفهوم فهم و تفسیر است. این دو مفهوم در سنت هرمنوتیک پیش از هیدگر نیز جایگاهی داشته‌اند، اما هیدگر رویکردی شاخص به آن‌ها دارد. در ←

تنگاتنگ با درافنادگی دازاین است و تجربه‌های اگزیستنیالیستی هم‌چون فقدان قدرت آن را تبیین می‌کنند، هیدگر در بند ۳۲ از کتاب هستی و زمان به هنگام تحلیلی که از فهم ارائه می‌کند، بر خصلت طرح‌افکنی و امکان (Entwurfs-und Möglichkeitscharakter) تأکید می‌ورزد. نخستین جمله این بند مؤید این نکته است: «دازاین به‌عنوان فهم وجودش را بر امکانات طرح‌می‌افکند» (Heidegger, 1986: 148) در این سیاق است که دازاین در وهله نخست به‌عنوان ممکن‌بودن درک می‌گردد. «ما گه‌گاه در اظهارات متعارف خودمان اصطلاح چیزی را فهمیدن، را به این معنی به‌کار می‌بریم که می‌توان آن چیز را تصور کرد،

→ تلقی هیدگر فهم به یک اگزیستنیال تبدیل می‌شود و تفسیر به «تفسیر وجود دازاین». بند ۳۳ و ۳۴ از کتاب هستی و زمان مضمّن بیان یک فلسفه زبان هرمنیوتیکی هستند. در این فلسفه زبان تأملاتی صورت می‌گیرد که در دیگر سنت‌ها به‌عنوان مثال در فلسفه تحلیلی مد نظر نیستند. هرگاه در سنت علوم انسانی آلمانی از هرمنیوتیک سخن به‌میان می‌آید، رشته‌ای از دانش مد نظر قرار می‌گیرد که مسائل مربوط به تفسیر و معنای متون را به‌عنوان مثال در الهیات و حقوق مورد بررسی قرار می‌دهد. هیدگر این واژه را در معنای جدید به‌کار می‌برد برای نخستین بار در بند ۷ از کتاب هستی و زمان در این ارتباط چنین آمده است: پدیدارشناسی دازاین هرمنیوتیک است، در اصل‌ترین معنای این واژه. بر این مبناء هرمنیوتیک یک اشتغال تفسیری است. (ص ۳۷ از کتاب هستی و زمان) در این جا دیگر هرمنیوتیک به تفسیر متون نمی‌پردازد بلکه تفسیر زندگی انسان را در روزمرگی برعهده دارد. بسط هرمنیوتیک به تحلیل زندگی انسانی، -تحلیل اگزیستنیال- از منظر روش‌شناختی گامی در عمق است و مبتنی بر تزی است که هیدگر آن را در کتاب هستی و زمان پرورانده است: دازاین همواره در عالم است. پیش از هر تبه نظری یا آگاهی صریحی در باره این که ما چیستیم و کیستیم، چه می‌کنیم و چه می‌فهمیم، به‌واسطه تحقق‌بخشیدن بی‌واسطه به زندگی مان و بر مبنای عملی کردن زندگی مان، به فهمی از زندگی و عالم خودمان نائل می‌آییم. تحقق‌بخشیدن به زندگی و رفتارهای عملی بر روابط آگاهانه و متأملانه ما با عالم اولویت دارد. هدف در هرمنیوتیک روزمرگی نقد این تلقی است که از زمان دکارت تا پدیدارشناسی هوسرل همواره حضور داشته است و بر مبنای آن رابطه اولی و اصل انسان با عالم از نوع رهیافت‌های نظری بوده است. هیدگر می‌گوید: وصف نظری عالم یا بخشی از آن یک امر ثانوی است آنچه نخستین است در صدر است و منشی برای همه دیگر اشتقاق است، رابطه عملی انسان با عالم است. حالا که چنین است، فلسفه باید هرمنیوتیک زندگی روزمره باشد و تفسیری از زندگی انسانی به‌دست دهد و با درکی از جریان زندگی روزمره آدمی آغاز کند که در اصل همین‌ها مبادی علومی از قبیل بیولوژی و روان‌شناسی را فراهم آورده است. (بند ۱۰ از کتاب هستی و زمان) و از همین منظر است که هیدگر بسیاری از مبادی فلسفه سنتی را نیز شایسته ارزیابی مجدد می‌داند. هیدگر در بند ۲۵ تا ۳۸ از کتاب هستی و زمان کوشش می‌کند تا زندگی انسان را در روزمرگی معدل و معتادش در چارچوب مفاهیمی معرفی کند. نخستین پرسشی که هیدگر در این ارتباط ارائه می‌دهد این است: کیست، آن که در روزمرگی دازاین است؟ (ص ۱۱۴ از کتاب هستی و زمان)

می‌توان بر آن غالب شد و می‌توان آن را انجام داد. در فهم به‌عنوان خصیصه‌ای اگزیتنسسیال، نحوه وجودی دازاین به‌عنوان بودن - توانستن نهفته است. دازاین یک امر فرادست نیست که بهره‌مند از یک امر اضافه باشد که بتواند کاری انجام دهد، بلکه دازاین اولاً و بالذات ممکن بودن است» (Ibid.:143).

هیدگر برخلاف مشی دیلتا (Dilthey, 1833-1911) در هرمنیوتیک و نیز برخلاف شیوه نوکاتیانی مانند ویندل باند (Windelband, 1848-1915) یا ریکرت (Rickert, 1863-1936) که فهم را در سیاق تأملات فلسفی در خصوص علوم مد نظر دارند، مفهوم فهم را وجهی ویژه از رشته‌های علوم انسانی نمی‌داند که به‌عنوان خصیصه‌ای تعیین کننده راه آن‌ها را از راه علوم تجربی و پایه جدا کند. هیدگر از همان آغاز مفهوم اگزیتنسسیال فهم را با منظر توانستن و سرانجام ممکن بودن پیوند می‌زند. فهم کار کردن با چکش یا دوچرخه‌سواری کردن و یا سیگار پیچیدن به این معنی است که می‌توانیم با اشیائی از این دست کار کنیم و این بدان معنی است که به امکاناتی که توسط چرخ و سیگار به ما عرضه می‌گردد، علم داریم. همان‌طوری که اشاره شد در حالی که در اگزیتنسسیال حال و هواداری درافتادگی دازاین از اولویت برخوردار است، در سیاق فهم، خصلت طرح‌افکنی دازاین برجسته می‌گردد. این تفصیلات هیدگر را چگونه باید فهمید؟ چگونه می‌توان درهم تنیدگی درافتاده بودن، طرح‌افکندن، فقدان قدرت، قدرت، منفعل بودن، فعال بودن، تأثیر و تقویم/تألیف را درک کرد.<sup>۱</sup>

در بررسی آراء هیدگر در باب نسبت این دو امر اگزیتنسسیال پیوسته این پرسش مطرح بوده است که آیا تأکید هیدگر بر فعالیت دازاین در خصلت طرح‌افکنی به نوعی اصالت سوژه منجر نمی‌گردد؟ هیدگر توضیح داده است که رابطه میان حال و هواداری و طرح‌افکندن متقابل (responsoisch) است. هیدگر در پروژه وجودشناسی بنیادین<sup>۲</sup> خود می‌خواهد میان این دو جمع کند.

۱. وجوه متعارض و در عین حال مرتبط دو خصلت اگزیتنسسیال فهم و حال و هواداری در جدول زیر به طور خلاصه رو در روی هم قرار گرفته‌اند:

فهم Verstehen	حال و هواداری Befindlichkeit
طرح‌افکنی Entwurf	درافتادگی Geworfenheit
قدرت Macht	فقدان قدرت Ohnmacht
فعالیت Aktivität	انفعال Passivität
تقویم و تألیف Konstitution	تأثیر Affektion
بداعت Spontaneität	پذیرش Rezeptivität

۲. Fundamentalontologie: برای توضیح بیشتر درباره این واژه ← حیدری، ۱۳۸۵، ص ۱۳۱.



فهم در تلقی هیدگر الزاما یک فهم روشن (explicit) نیست. «خصلت طرح‌افکنی فهم بیشتر متضمن این معنی است که آن چیزی که دازاین بز آن طرح می‌افکند، یعنی امکانات، خود به نحو موضوعی درک نمی‌شوند» (Heidegger, 1986: 145). هیدگر فهم موضوعی یا روشن را تفسیر (Auslegung) نامیده است و در بند ۳۲ از کتاب هستی و زمان به تفصیل به آن می‌پردازد.

### ۳. تلقی هیدگر از تفسیر و نسبت آن با زبان

مفهوم تفسیر که به نحو سنتی معطوف به رفتار خوانندگان با متون است، در چارچوب تحلیل اگزیتنسسیال به طور کلی برای بیان رفتار انسان با عالم به کار می‌رود. جوهره نظریه هیدگر در باره تفسیر در سیاق فهم عالم عبارت است: همه آنچه به طور دقیق یعنی روشن و موضوعی فهمیده می‌شود، ساختار «چیزی به عنوان چیزی» را دارد.<sup>۱</sup> هیدگر بر این باور است که هر گاه به چیزی در عالم روی می‌آوریم، آن شیء را به این

۱. Heidegger, 1986: 149; نیز ← Rentsch, 2001: 104. لوکنر در ضمن مثال روشنی این مناسبات را توضیح داده است: من هم‌اینک در حال نوشتن کتاب هستم. چگونه می‌توانم چنین چیزی بگویم در حالی که کتاب به پایان نرسیده است؟ زیرا من در این حال خود را به عنوان کسی می‌فهمم، که می‌خواهد کتاب را بنویسد، چیزی که به معنای یکی از امکان‌های انضمامی دازاین من است. من زمانی قادر به نوشتن کتاب هستم که در وهله نخست این امکان را فهمیده باشم یعنی این امکان بر من گشوده شده باشد. پاسخ به این پرسش که امکاناتی از این دست چگونه در فهم گشوده می‌گردند، در واژه تفسیر نهفته است. پس هر تفسیری نهفته در فهمی اگزیتنسسیال است. فهم، پیش موضوعی است در حالی که تفسیر، موضوعی کننده و تعین‌بخش است به آنچه فهمیده شده است. با این ملاحظه می‌توان گفت که تفسیر شده عبارت است از آن فهمی که به روشنی بیان شده است در تمایز با فهمی که هنوز موضوعی نشده است و البته به نحوی شناخته شده است. آنچه تفسیر شده است بهرمنند از ساختار چیزی به عنوان چیزی etwas als etwas است. ما اثر را به عنوان als ابزار تفسیر می‌کنیم تا میخ را بیرون بکشیم و آژیر را به عنوان als هشدار. از طریق این به عنوان است که تفسیر قوام می‌یابد، در حالی که الزاماً به نحو گویا و روشن در قالب یک گزاره درنیامده است. لوکنر در ادامه توضیح داده است که تفسیر چیزی به عنوان چیزی در مجموعه‌ای از دریافت‌های پیشینی: پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌گفت ریشه دارد. لوکنر این نکته را برجسته کرده است که طرح Entwurf همواره مقدم بر تفسیر Auslegung است. تفسیر کار به تجلی در آوردن Artikulation فهم را عهده‌دار است. آنچه در گشوده شدن توأم با فهمیدن قابل بیان می‌گردد، معنی Sinn نام دارد. از منظر هیدگر معنی خصیصه‌ای برآمده از گزاره‌ها نیست بلکه نحوه‌ای از وجود دازاین است. از این رو باید گفت که معنای زندگی خصلتی از زندگی نیست بلکه ناظر به طرح زندگی است یعنی آمیخته با مقاصد و پیش‌داشت‌های آدمی است (Luckner; 2001:70, 71).

نحو تجربه می‌کنیم که آن را از منظر ویژه‌ای طبقه‌بندی می‌کنیم و خصائصی را به آن نسبت می‌دهیم. اشیاء به‌عنوان اشکال معنایی تفسیر شده و نه به‌عنوان اشیاء منفرد بدون نسبت، «بدون واسطه» با ما مواجه می‌شود. هیدگر برای توضیح این نکته مثالی به این شرح می‌آورد: ما در وهله نخست هرگز نمی‌توانیم سر و صداها و ترکیب‌های آوایی را بشنویم بلکه آنچه را می‌شنویم گاری‌ای است که قزقرز می‌کند یا موتورسیکلتی است که پت‌پت می‌کند. ما دسته نظامیان را در حال رژه می‌شنویم یا باد شمال را یا دارکوب را در حال کوبیدن منقار، یا آتشی را که از آن جرقه می‌جهد. این بدان معنی است که ما سر و صداها را به‌عنوان موتورسیکلتی که می‌گذرد و یا به‌عنوان نوک‌زدن یک دارکوب می‌شنویم. پیشنهاد هیدگر مبنی بر این که تفسیر را در معنای فهم صریح با مراجعه به ساختار آن که همواره در ضمن مقایسه با چیز دیگر و به اصطلاح به‌عنوان (als) و در مقام چیزی دیگر بیان می‌شود، تبیین کنیم، زمینه‌ساز پرسش مهم دیگری شده است: آیا طبقه‌بندی کردن و ارائه خصائص اشیاء با کمک زبان، یعنی با کمک گزاره‌ها و احکام صورت می‌پذیرد، یا این که پیشاپیش از طریق ادراک ساده معنایی ارائه می‌گردد<sup>۱</sup> و تازه متعاقباً از راه کمکی که گزاره‌ها می‌دهند، به نمایش درمی‌آیند؟<sup>۲</sup>

هیدگر در این بند به طور مؤکد به ویژگی پیش‌محمولی (vorprädikativ) تفسیر اشاره می‌کند که سبب می‌شود ادراک پیش از گزاره (Aussage) و حکم (Urteil) در افاده معنی مؤثر باشد، به این معنی که پاره‌ای از ادراکات مقدم بر گزاره و حکم وجود دارند. این گزاره‌ها در اظهار معنی نقشی دارند بدون این که الزاماً در قالب گزاره و حکم بیان شوند. به‌واقع هیدگر میان سه نوع گزاره تمایز قائل شده است:

۱. گزاره به‌عنوان نشان‌دادن/آپوفانتیک (Aussage als Aufzeigung/apophasis). در این تلقی یک گزاره نشان‌دهنده یا آپوفانتیک اجازه می‌دهد که موجودی دیده شود. به‌عنوان مثال گزاره «این انبر بسیار کوچک است». در این نوع از گزاره‌ها مسئله بر سر نشان دادن اختلالی در مناسبات ابزاری ما است. مزاحمتی که به این ترتیب پیش می‌آید موجب می‌شود که ما بخش معینی از عالم‌مان را موضوعی می‌کنیم. گزاره‌های نشان‌دهنده یا آپوفانتیک با خود شیء مواجه می‌شود. در مثالی که ذکر آن گذشت ما در باره خود انبر سخن می‌گوییم، نه در باره مفهوم انبر و یا تصویری که از انبر داریم.

۱. هیدگر توضیح داده است که چنین ادراکاتی مقدم بر تفصیل زبانی هستند و آن‌ها را فاقد خصلت propositional می‌داند.

۲. بند ۳۲ از کتاب هستی و زمان.

۲. گزاره به‌عنوان محمول/تعیین (Aussage als Prädikation/Bestimmung). این همان معنایی است که ما معمولاً تحت عنوان گزاره می‌فهمیم در این گزاره‌ها محمولی/تعیینی به موضوعی (Satzsubjekt) نسبت داده می‌شود. به‌عنوان مثال در گزاره «این انبر خیلی کوچک است»، انبر، موضوع و خیلی کوچک است، محمول آن است. طبیعی است که هر محمولی یا تعینی نوعی نشان دادن هم است زیرا وضع موضوع و محمول به منظور نوعی نشان‌دادن و اشارت کردن است.

۳. گزاره به‌عنوان خبردادن (Aussage als Mitteilung). این معنی به بُعد عملی (pragmatisch) یا ارتباطی (kommunikativ) گزاره مربوط است. و شاید از همین رو است که در زبان آلمانی از آن به «به‌جانب‌بیرون گفتن» (heraussagen) یاد کرده‌اند. باید یادآور شد که هم نشان‌دادن یعنی معنی نخست گزاره و هم تعین بخشیدن، یعنی معنی دوم گزاره در یک زمینه و بافتار (Kontext) عملی تحقق می‌یابند. در این جا خصلت خبردهنده‌بودن گزاره برجسته می‌گردد. در صورتی که کسی گزاره ما را نشنود، آیا این گزاره حاوی معنایی خواهد بود؟ هنگامی که به دیگری آنچه می‌بایست نشان‌داده‌شود، نشان‌دهیم معنای گزاره‌های آپوفاتیک و محمولی تحقق پیدا می‌کند.

اکنون با چه ملاحظه‌ای یک گزاره وجهی از تفسیر تلقی می‌گردد؟ این جمله را در نظر آورید: «انبر بسیار کوچک است». برای این که این جمله اظهار گردد، لازم است در وهله نخست رابطه‌انزاری از حیث پیوندی که با تمامیت ابزارها دارد فهمیده و موضوعی گردد. بدین ترتیب ابزار به‌عنوان انبر در رده‌اشیایی که انبر نامیده می‌شوند، نهاده می‌شود و ما پس از این می‌توانیم محمولی را به آن نسبت دهیم. این انبر که تا پیش از این دم دست بود و ابزار تلقی می‌گردید، اکنون به‌عنوان شیء انبر موضوعی گردیده است. هیدگر این را آپوفاتیک یعنی به‌عنوان نشان‌دهنده<sup>۱</sup> می‌نامد. و بارها یادآور شده است که این «به‌عنوان» از آن «به‌عنوان» هرمنیتیک و اگرستنسیتال که دایره شمول بیشتری دارد متمایز است. این «به‌عنوان» متکفل تفسیری مبتنی بر فهم (هرمنیا) از چیزی است که آن فهم به‌واسطه درک مناسبات کاربردی‌اش به‌دست آمده است و از همین روی چنین درکی بی‌نیاز از اظهار به واسطه گزاره است. اما بدین جهت این مواجهه پیش‌موضوعی، یا به عبارت دیگر

۱. نشان‌دادن به این معنی که جای‌گاه آن را در میان مقولات و رده‌های اشیاء و موجودات نشان می‌دهد و به عبارت دیگر آن را موضوعی می‌کند. بدین ترتیب انتقال یک موجود از نحوه دم‌دستی (Zuhandenheit) به نحوه فرادستی (Vorhandenheit) به‌واسطه به‌عنوان آپوفاتیک فراهم می‌گردد. برای تفصیل بیشتر در این خصوص ← Luckner, 2001: 72.

«پیش منطقی» و یا «فارغ از کلام» با یک انبر، مقدم بر هر تفسیری نیست، بلکه به عکس استفاده از یک ابزار یک تفسیر معین از ارتباط معنایی آن است.<sup>۱</sup> «نمی‌بایست از فقدان کلام نتیجه گرفته شود که تفسیری وجود ندارد» (Heidegger, 1986: 157) بدین ترتیب می‌توان گفت که اظهار هر گزاره ولو ساده‌ترین آن‌ها مسبوق به تفسیری است که الزاماً منطقی نیست و مقدم بر زبان است. آنچه باعث می‌شود انبر در مقام یک ابزار به انبر در مقام یک شیء فرادست تبدیل گردد و به اصطلاح موضوعی گردد (thematisiert) و نشان‌دهنده شود،<sup>۲</sup> برآمده از تفسیری است که زمینه لازم را برای نهادن این ابزار در مقوله شیئی به نام انبر فراهم می‌کند.

با همین توجه است که هیدگر در بند ۳۳ از کتاب هستی و زمان میان آن به‌عنوانی (als) که اگزیستنیال هرمنیوتیکی است و مربوط به حوزه تفسیر فهم مبتنی بر بصیرت<sup>۳</sup> است و آن به‌عنوانی که آپوفانتیک (نشان‌دهنده) و مربوط به حوزه گزاره است تمایز می‌گذارد.<sup>۴</sup>

۱. بند ۱۸ از کتاب هستی و زمان

۲. aufgezeigt, یا خصلتی آپوفانتیک پیدا کند.

۳. Umsicht: این واژه در ارتباط تنگاتنگی با مفهوم Umwelt یا زیست‌بوم است. مراد این است که دازاین در وهله نخست با عالم پیرامونی خود در ارتباط است و بعد با چیزهای دیگر. «این ارتباط اولیه با مجموعه، زیست‌بوم، که پیش از ارتباط با ابزاری تک شکل می‌گیرد، نتیجه دانایی علمی نیست. ... این ارتباط یک فعالیت عملی کورکورانه نیست و دانایی، بینش و بصیرت خود را لازم دارد. این بینش همان مفهوم هیدگری Sicht یعنی «بینش» است ... ما در زندگی معمولی و هرروزه‌مان با چیزی هم‌چون امور حاضر و موضوع‌های شناسایی ناب روبه‌رو نمی‌شویم بل آن‌ها را هم‌چون اموری zuhanden یعنی «آماده‌دردست» اموری به‌دردبخور، کار آ و قابل دست‌کاری می‌یابیم. ابزارها در زمینه امور قابل توجه قرار می‌گیرند و ما از طریق رابطه پراتیک با آن‌ها تماس می‌یابیم. کار ما مشاهده صرف و رها از درگیری نیست. سروکار یافتن با لوازم و ابزار شکلی از دانایی را هم فراهم می‌آورد که با علم به معنای «دانش نظام‌مند ناظر» متفاوت است. این دانایی هر روزه، آن هوشمندی و بصیرت عملی (به‌قول ارسطو، آن حکمت عملی یا Phronesis) است که از سروکارداشتن ما با زمینه‌های ابزارها ناشی می‌شود و نه از خود آن‌ها: احمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۸.

۴. Heidegger, 1986: 158: لازم به توضیح است که به‌عنوان اگزیستنیال هرمنیوتیک - das existenzial-hermeneutische Als دلالت بر رابطه عملی و روزمره دازاین با عالم دارد درحالی‌که به‌عنوان آپوفانتیک das apophantische Als یعنی به‌عنوان نشان‌دهنده das aufzeigende Als مناسبات میان موجودات و اشیاء را به صورت گزاره و در قالب موضوع و محمول نشان می‌دهد. در این تلقی موضوع قضیه بر یک شیء دلالت می‌کند و محمول خصلتی را به آن موضوع نسبت می‌دهد. چنین الگویی مستلزم آن است که به هستی‌شناسی «جوهر-عرض» قائل شویم و گرنه نمی‌توانیم رابطه موضوع و محمول را توجیه کنیم. جهان باید شامل جوهری باشد که بتوان اعراض را بر آن‌ها حمل کرد ← خاتمی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۱.

## ۴. دور هرمنوتیک

هیدگر در بخش پایانی بند ۳۲ در ارتباط با مفهوم معنی (Sinn) از ساختار پیشین (Vor-Struktur) تفسیر و مسئله دوری بودن فهم (Zirkelhaftigkeit des Verstehens) سخن به میان آورده است. مراد هیدگر از مفهوم پیش ساختار این است که همه آنچه برابریستای تفسیر است یا می‌تواند باشد، به طریق معینی می‌بایست از پیش فهمیده شده باشد. این نکته را می‌توان به کمک تمایز میان فهم (verstehen) و تفسیر (auslegen) روشن کرد. فهمی که پیش موضوعی (thematisch) و به عبارت دیگر ضمنی و اجمالی (explizit) است و تفسیری که عبارت است از یک فهم موضوعی (thematisch) و تفصیلی (explizit). آنچه می‌تواند متعلق تفسیر موضوعی گردد، می‌بایست پیش از این به نحو غیر موضوعی فهمیده شود. اگر بخواهیم به پرسش «یک چکش چیست؟» اطلاعات تفصیلی ارائه کنیم، باید از قبل بدانیم که چگونه می‌توان با یک چکش کار کرد. این نکته همواره در میان اهل هرمنوتیک مورد بحث بوده است که یک متن هنگامی می‌تواند تفسیر گردد که قبلاً چیزی فهمیده شده باشد. هیدگر همین نکته را بر اساس مفاهیم فهم، تفسیر و معنا که در عین حال اگزستیسیالیزه شده‌اند، تفسیر کرده است: «این دوری بودن فهم یک دوری نیست که در آن نوعی از معرفت، گزافی حرکت کند، بلکه این دور بیان پیش ساختار اگزستیسیال خود دازاین است» (Heidegger, 1986: 153). هیدگر به شرح و بسط این پیش ساختارها می‌پردازد به این ترتیب که او سه مؤلفه متمایز را توضیح می‌دهد: پیش‌داشت، پیش‌دید، پیش‌گرفت.<sup>۱</sup> هیدگر با این تمایزها به این نکته اشعار می‌کند که ما پیوسته پیش‌فرض‌هایی

→ هیدگر به این نکته بسیار مهم توجه داده است که در گزاره Aussage تمایز میان «به‌عنوان» آغازین و اصیل تفسیر مبتنی بر بصیرت عملی (umsichtig، بنگرید به پانوشت مربوط به Umsicht) با «به‌عنوان» تعیین‌بخش به متعلقات معرفت نظری نادیده گرفته می‌شود و این دو به‌گزارف یک‌دست می‌گردند. Nivellierung در منطق سنتی «به‌عنوان» هرمنوتیک کاملاً پوشیده می‌گردد و هیدگر در کتاب هستی و زمان تاریخ این پوشیدگی و غیبت نگاه هرمنوتیک را ترسیم می‌کند. مراد هیدگر این است که معنای وجود در منطق گزاره‌ها و منطق سنتی پنهان باقی می‌ماند، زیرا لوگوس یا منطق خود به‌عنوان چیزی فرادست vorhanden و متعلق معرفت نظری درک می‌گردد، یعنی به‌عنوان چیزی که تعیین‌یافته است. Bestimmtes و به‌عنوان چیزی که در گزاره‌های درست یا غلط در مقابل ما نهاده شده است. Vorliegendes اما هر لوگوسی و هر گزاره حقیقی در یک تفسیر Auslegung نهفته است و خود این تفسیر در نحوه وجود اگزستیسیال خانه دارد.

۱. Vorhabe: Vorsicht; Vorgriff: Heidegger, 1986: 150. شاید تمایز میان این سه مؤلفه را بتوان در ضمن مثال زیر توضیح داد: فهمیدن صدای آژیر آمبولانس به‌عنوان یک هشدار متضمن ←

داریم و البته می‌بایست داشته باشیم، هنگامی که در عالم تحرک داریم. این پیش فرض‌ها نه تنها طبیعتی نظری دارند (به‌عنوان مثال باورهای مان) بلکه عملی نیز هستند (نحوه‌های رفتاری عملی مشتق شده و مبتنی بر عادات) (Heidegger, 1986: 153).

تأملاتی که هیدگر در خصوص ساختار پیشین تفسیر (Vor-struktur der Auslegung) ارائه کرده است، در ارتباطی تنگاتنگ با پروژه کلی او یعنی واکاوی (Destruktion) هستی‌شناسی مغرب‌زمین است. سخن گفتن از یک پیش ساختار تفسیر صرفاً مربوط به معضل یک فهم غیر موضوعی و ضمنی نیست، بلکه علاوه بر این ناظر به شرایطی است که سنت فلسفه ما را به یک نظام هماهنگ (Koordinatensystem) تجهیز کرده است که در چارچوب آن اندیشه و عمل در وهله نخست به نحو غیراختیاری (notgedrungen) جاری است. از این رو اشاره به ساختار پیشین تفسیر به این نکته اشعار می‌دارد: فلسفه مغرب‌زمین به گونه‌ای بسط یافته است که همواره نگاه وجودشناختی مبتنی بر تأملات نظری یا نگاه به موجودات به‌عنوان «فراستی‌ها» (vorhanden) را در خصوص انسان و جهان اولویت بخشیده است. جوهره «امکان مثبت اصیل‌ترین شناخت»<sup>۱</sup> این است که در تحلیل دازاین بر مبنای پدیدارشناسی هرمنیوتیک مسئله بر سر این است که همه پدیدارهایی که در اندیشه، سخن و عمل باعث دغدغه خاطر ما می‌گردند (bekümmern)، از منظر زندگی زیسته شده شرح شوند. این منظری است که علوم طبیعی به واسطه تعاریفشان نمی‌توانند حائز آن گردند. برای توصیف حساس زندگی و جهان ما به نحو پدیدارشناختی به پیش‌داشت‌های (Vorgaben) روشی دیگری غیر از آنچه در ریاضیات و علوم طبیعی رایج است، نیاز داریم.

## ۵. زبان و بیان

هیدگر در سال ۱۹۴۹ در کتاب نامه در باب اومانیسیم (مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۱۳) نوشت: زبان خانه وجود است. در سرپناه زبان انسان زندگی می‌کند. نکته‌ای که در آثار متأخر هیدگر در خصوص زبان پیوسته تکرار می‌شود این است که امکانات زبانی زمینه‌های لازم را برای تجربه انسان از جهان فراهم می‌کند و آنچه هیدگر از آن به گشودگی عالم تعبیر کرده است،

→ impliziert یک پیش‌داشت Vorhabe است. در وهله دوم است که پیش‌دید Vorsicht پیش می‌آید، مراد این است که بررسی کنیم که آیا این آزریر واقعاً ناظر به یک هشدار است (زیرا هر آزریری به معنی هشدار نیست) و در وهله سوم یعنی در مرحله پیش‌گرفت Vorgriff در این که اساساً هشدار و آزریر به چه معنی است، تأمل می‌کنیم (Luckner, 2001: 70).

1. eine positive Möglichkeit ursprünglichsten Erkennen

در اصل یک رویداد زبانی است اما باید اذعان کرد که بستر لازم برای اظهارات متأخر هیدگر در خصوص زبان در خود کتاب هستی و زمان آماده شده است. هیدگر در کتاب هستی و زمان در مواضع مختلفی به اهمیت و نقش زبان پرداخته است که از آن جمله است بندهای ۱۵ و پس از آن که در آن‌ها مباحث مربوط به تحلیل ابزار دستمایه توجه به زبان شده است. بندهای ۳۳ و ۳۴ و سرانجام بند ۶۸ که در خصوص مسئله زمانی بودن و بیان است. در ارتباط با پرسش جایگاه زبان پیش‌محمولی در نزد هیدگر، تأملات وی در باره گزاره و همچنین رابطه زبان و بیان اهمیت می‌یابند. از منظر هیدگر یک ادراک حسی ساده مانند «دیدن ساده» (Heidegger, 1986: 149) عهده‌دار نقش ارائه معنی و فهم است که پیش از زبان قرار دارد. هیدگر بر این باور است که همین درک حسی شعر این است که این درک‌ها متضمن یک ساختار به‌عنوان (Als Struktur) هستند. تأملات هیدگر در خصوص گزاره به‌عنوان «وجه متفرع بر تفسیر»<sup>۱</sup> در وهله نخست مؤید این تلقی هستند. تردیدی نیست که هیدگر به نقش ارائه معنی (Deutungsleistung) ادراک حسی توجه دارد که می‌توان آن را به معنای پیش از وضع (vorpropositional) فهمید. به عبارت دیگر، این قابلیت مقدم بر ساختار محمولی (prädikative Struktur) گزاره است. آیا این بدان معنی نیست که ما با وجه پیش‌زبانی ادراک حسی سروکار داریم؟ هیدگر در این خصوص گفته است: گزاره یک نسبت گرفتن آزاد و معلق در هوا نیست که از ناحیه خودش بتواند به طور بدوی موجود را به طور کلی دریافت کند، بلکه همواره بر پایه در عالم بودن است. آنچه پیش از این درباره شناخت عالم نشان داده شد، به همان نسبت درباره گزاره هم صادق است. قول نیاز به یک پیش‌داشت (Vorhabe) دارد که از آنچه به طور کلی دریافت شده (Erschlossene) و این پیش‌داشت را به صورت تعریف و تعیین بخشی که گزاره دارد، نشان می‌دهد... جریان تحقق اصلی تفسیر در یک قضیه نظری نیست بلکه در همان کنار گذاشتن پیرامون‌نگرانه-تهیایی یا تغییر دادن ابزار نامناسب است، «بدون این که کلمه‌ای بیان گردد.» از روی فقدان کلمات نباید فقدان تفسیر را نتیجه گرفت (Erschlossene).

در این جا نیز مانند مواضع بسیاری دیگر از کتاب هستی و زمان با فقراتی مواجه هستیم که حاکی از اهمیت «اصالت عمل» (Praktizismus) در نزد هیدگر هستند. هر توصیف نظری از عالم یا بخشی از آن، یک امر اشتقاق یافته است. مواجهه اولیه و اصیل انسان، مواجهه‌ای عملی است که هیدگر آن را در اولویت قرار داده است و با مفاهیمی مانند مبالات (Sorge) و تهیاء (besorgen) به آن‌ها پرداخته است. گزاره به‌عنوان یک

۱. abkünftige Modus der Auslegung, ص ۱۵۳ از کتاب هستی و زمان

صورت نظری خاص برای عطف توجه به عالم صرفاً بر پایه گرایش عملی انسان به عالم ممکن شده است. در درون این گرایش به عمل، جهان به نحو پیش‌محمولی گشوده شده است. باید توجه داشت که چنین مفهومی نزد هیدگر صرفاً ناظر به امور پیش‌زبانی نیست بلکه به‌خصوص ناظر به چیزی است که «پیش‌گزاره‌ای» است. در کنار گزاره‌های نظری، امکانات بنیادین زبانی هم وجود دارد: «میان تفسیری که هنوز کاملاً محفوف در فهم تهیایی است و وجه کاملاً افراطی مقابل آن که گزاره را نظری می‌داند، مراحل وجود دارد: گزاره‌هایی دربارهٔ رخدادهایی در عالم پیرامون، توصیف‌های فرادستی، «گزارش‌های وضعیت»، ضبط و ثبت یک «وضعیت موجودی»، توصیف یک وضعیت و تعریف کردن آنچه روی داده است. این «قضایا» را نمی‌توان بدون یک نحوه چرخش اساسی در معنای شان به قضایای نظری برگردانیم. آن‌ها همانند خود این قضایا «منشأ» خود را در آن تفسیر پیرامون‌نگرانه دارند.» (Heidegger, 1986: 158).

هیدگر میان زبان (Sprache) و بیان (Rede) فرق می‌گذارد و در این تمایز این نکته آشکار می‌گردد که مراد هیدگر از پیش‌محمولی بودن به آسانی پیش‌زبانی بودن نیست. اهمیت زبان‌شناختی آراء هیدگر صرفاً در این نیست که او گزاره را در ارتباط با یک عمل پیش‌زبانی می‌آورد، بلکه در این است که گزاره در یک عمل زبانی مقدم بر آن ریشه دارد. هیدگر به خوبی این نکته را در بند ۳۴ از کتاب هستی و زمان نشان داده است:

بیان به لحاظ اگزیستنیال با حال و هواداری و فهم هم‌عرضند در آغازین و اولین بودن. فهم حتی پیش از تفسیری اختصاص یافته، انتظام یافته است. بیان تفصیل (Artikulation) فهم (Verständlichkeit) است. بیان از پیش بن و پایه‌ای برای تفسیر (Auslegung) و گزاره (Aussage) است.<sup>۱</sup>

۱. این فقره از سخنان هیدگر را می‌توان به این صورت نیز بیان کرد: فهم در خودش امکان تفسیر را دربردارد، فهم امکان اختصاص دادن Zuneigung آنچه را که فهمیده شده است فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، از رهگذر فهم است که می‌توان آنچه را که فهمیده شده است در قالب گزاره‌ها بیان کرد. هیدگر در بند ۳۲ از کتاب هستی و زمان توضیح داده است که این چنین نیست که هر فهمی و هر معنایی ملفوظ گردد و یا به تفصیل کشیده شود تا متجلی گردد. با وجود این، هر تجلی و ظهوری Artikulation و جهی از بیان است. بیان در تلقی هیدگر ترجمهٔ لوگوس یونانی است، از این رو بیان، بنیاد اگزیستنیال - اونتولوژی زبان به حساب می‌آید. آنچه بیان متجلی می‌سازد، معناست. «زبان به لفظ در آمدن بیان است» (Heidegger, 1986: 161). بیان (لوگوس) یک اگزیستنیال است، به این معنی که هیچ دازاینی بدون بیان نیست. این دقیقاً به این معنی نیست که اگزیستنس دازاین موقوف به بیان و سخن مستمر باشد، بلکه بیان، جوهری مانند سکوت و استماع و ... را نیز در برمی‌گیرد، زیرا ما صرفاً بر مبنای تعیین بخشی اگزیستنیال بیان است که می‌توانیم سکوت و یا استماع داشته باشیم.



اگر زبان را به عنوان یک نظام بسته از قواعد تلقی کنیم، بیان یک پدیدار از زندگی انسان است یعنی زبانی است که بیان می‌شود و به کار می‌رود. به هر حال در تلقی هیدگر بیان یک عنصر «زبانی» پیش‌گزاره‌ای است. تاملاتی که هیدگر با طرح خصلت اشتقاقی و تفریعی گزاره مطرح کرده است کوششی است برای گذار از اولویت‌بخشی به زبان نظری که جهت‌گیری فلسفی آن استفاده از زبان در ساختارهای موضوعی و محمولی است. زبان در کارکرد گزاره‌ای مطرح است، بیان از همان آغاز (حتی در معانی شنیدن و سکوت کردن) در ارتباط با عمل بین‌الذهانی انسان‌ها قرار می‌گیرد و از این منظر مقوله‌ای اجتماعی است و به تحلیل هم‌بودی با سایر دازاین‌ها (Mit-dasein) و هستی معی (Mit-sein) بازمی‌گردد.<sup>۱</sup>

ارتباط (Kommunikation) نیز همواره توأم با فهم است: هم‌بودی از با یک‌دیگر سخن گفتن بر نمی‌آید، بلکه با یک‌دیگر سخن گفتن صرفاً بر پایه‌ی با یک‌دیگر‌بودنی سابق بر این ممکن می‌گردد. مراد این است که دازاین پیوسته با ملاحظه امکان‌اتش در عالم در حال طرح‌درانداختن است. از جمله مؤلفه‌های این عالم، هم‌بودی با دیگر دازاین‌هاست. با این ملاحظه من نیز آنچه را دیگران می‌گویند، می‌فهمم. همه این‌ها، پدیدارهای تجلی‌معنایی بنیادینی هستند که هیدگر آن را بیان نامیده است و بهره‌مند از خصلتی اگزستیسیال است و چون این ویژگی وجودی است، هیچ‌گاه از میان نمی‌رود. معیارهای تجلی‌معنا از یک سو بر درافتادگی دازاین به عالم و از سوی دیگر بر اگزستیسیال‌بودن دازاین که پیوسته حائز یک طرح است، به این معنی که خود را بر مبنای امکان‌اتش می‌فهمد، اشاره دارد. با چنین

۱. بند ۲۶ از کتاب هستی و زمان. هیدگر مؤلفه‌های ساختاری ماهوی بیان را این چنین نام می‌برد: ۱. آنچه سخن درباره‌ی آن Worumwillen است. ۲. خود آنچه بیان می‌شود Geredete. ۳. اطلاع برآمده از بیان Mitteilung و ۴. اعلام کردن Bekundung. هیدگر معتقد است که در گزاره تنها مؤلفه‌های یک و دو وزن دارند و از این رو گزاره‌ها نمی‌توانند راه مناسبی برای دستیابی به حقیقت زبان باشند. هیدگر علیه آن رهیافتی به زبان است که صرفاً محتوای اعلانی گزاره‌ها را مد نظر قرار می‌دهد و مترصد است جنبه‌های گفت‌وگویی و ارتباطی برآمده از احساس زندگی زبان را برجسته کند. از نظر هیدگر گرایش به قضایا و منطق قضایا گناهی در اندیشه فلسفه زبان مغرب‌زمین است. هیدگر با پیوند زدن زبان، به اگزستیسیال بیان امیدوار است که «گرامر را از قید نطق آزاد سازد» (Heidegger, 1986: 165). از آنجایی که معنای اظهارات زبانی به‌نحو مناسبی توصیف نشده است و در آن‌ها الگوها و مدل‌های نظری مورد تبعیت قرار گرفته‌اند و زبان یا معنای اظهارات زبانی به‌عنوان چیزی چون متعلقات شناخت منتزع لحاظ شده‌اند، چنین مجاهده‌ای لازم است. گزاره‌ها از این خصلت برخوردارند که مورد چنین معامله‌ای قرار گیرند و در سنت اندیشه و فلسفه مغرب‌زمین چنین چیزی به کرات روی داده است.

ملاحظه‌ای هیدگر تعریف ارسطو از انسان را به‌عنوان *zoon logon echon* به موجود زنده ناطق یا مستعد نطق، ترجمه نمی‌کند، بلکه بر مبنای این انسان را موجودی می‌داند که بیان دارد، یعنی خود را در جهان‌ش کشف می‌کند (Heidegger, 1986: 165). به هر حال باید گفت که هیدگر به هر صورتی از فلسفه زبان با دیده تردید می‌نگرد. یعنی آن دسته از فلسفه‌هایی که زبان را به‌عنوان متعلق می‌بایست موضوع پژوهش قرار گیرد، قلمداد می‌کنند و بیان را به‌عنوان گزاره و متعلق معرفت‌نظری می‌دانند. باید اذعان کرد که کل زبان هیچ‌گاه به عالم وارد نمی‌گردد. زبان هم مثل خود دازاین هیچ‌گاه متعلق‌شناسایی قرار نمی‌گیرد و مانند خود دازاین صرفاً از درون قابل‌دسترس است، با این ملاحظه مرزهای زبان و معنا باید در هستی‌شناسی دازاین تثبیت و تقریر گردد.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

نسبتی عمیق میان نحوه وجودی اگزیستنس دازاین و زبان برقرار است. همان‌طوری که در ابتدای این مقال گفتیم دازاین در افتاده به عالم پیوسته امکاناتش را واری می‌کند و در چارچوبی که سنت یعنی زمینه‌های تاریخی و اجتماعی زندگی او میسر می‌سازد، طرح می‌افکند و به زیست خود که دیگران هم در آن سهم بسزایی دارند، صورت می‌دهد. زبان با سطوح مختلفی که به آن در تحلیل و تقسیم‌انحاء گزاره اشاره شد، ریشه در بیان دارد. بیان خصلتی وجودی برای دازاین است که پدیدآورنده معانی زیست‌بوم دازاین است. بنا بر این باید توجه داشت که زبان جاری و روزمره ریشه در بیانی دارد که ناشی از تعامل و حضور دازاین در عالمی است که بدان وارد شده است. پس ارتباط زبانی بر پایه جهان‌مشترکی که بیان آن را تدارک کرده، میسر است. دازاین در بدو امر به عالمی وارد می‌گردد که امکانات ارتباطی آن در چارچوب‌ها و ساخت‌های ویژه‌ای از پیش آماده شده

۱. هیدگر در بند ۹۸ از کتاب *هستی و زمان* بار دیگر به این تأملات پرداخته است. هیدگر در برابر الگوی فرادستی و نظری زبان و معنای زبان از زمانی بودن بیان سخن گفته است: بیان فی‌نفسه *an ihr selbst* زمانی است از آن حیث که همه بیان‌ها در باره *über ... von ...* و معطوف به *zu ...* هستند. و در یک وحدت‌خلوص آمیز *ekstatisch* زمانی بودن بنا شده‌اند... «تازه از زمانی بودن بیان *Rede*، یعنی زمانی بودن دازاین به‌طور کلی می‌توان «پیدایی» «معنی» *Bedeutung* را تبیین و امکان یک تشکیل مفاهیم را به نحو هستی‌شناختی فهمیدنی ساخت.» (Heidegger, 1986: 349). نیز احمدی، ۱۳۸۱، ص ۴۵۹ در این جاست که پرسش از ارتباط وجود و زمان به پرسش از ارتباط معنی و زمان تبدیل می‌شود. هیدگر به ارتباط تنگاتنگ میان زمانی بودن دازاین و زمانی بودن بیان یا زمانی بودن معنا تقطن می‌یابد.

است. در روابط میان دازاین‌ها بیان مشترک است که باعث انتقال معانی از یکی به دیگری می‌گردد. شاید با این توجه مفاد این عبارت معروف هیدگر روشنایی بیشتری پیدا کند: این ما نیستیم که زبان (را در اختیار) داریم بلکه این زبان است که ما را (در اختیار) دارد (GA 39,23 به نقل از: Borsche, 1996: 390). پس ما در عالمی از معانی زندگی می‌کنیم که بر آمده از امکاناتی است که هستی به ما «داده» است. پیش از این به مؤلفه‌های سه‌گانه پیشینی که این بسترها را می‌سازند اشاره کردیم. از این جا می‌توان دریافت که چرا عنوان کتاب اصلی هیدگر، هستی و زمان، قابل مبادله به معنی و زمان است. زیرا معنا و وجود همترزند و عالم دازاین را دربردارند. هیدگر این معنی را چنین بیان می‌کند: «فقط در آن جا که زبان هست، عالم وجود دارد ... و تنها در آن جایی که عالم در کار است، تاریخ نیز هست.» (Hölderlin, 35 به نقل از: Borsche, 1996: 391).

### منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۲)، هایدگر و پرسش بنیادین، تهران: نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، هایدگر و تاریخ هستی، تهران: نشر مرکز.
- حیدری، احمدعلی (زمستان ۱۳۸۵)، «جایگاه دا (da) در «دازاین» (Dasein) کتاب هستی و زمان (Sein und Zeit) هیدگر» مجله حکمت و فلسفه، (نشریه تخصصی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی) ۴(۲): ۱۱-۳۰.
- خاتمی، محمود (۱۳۷۹)، جهان در اندیشه هیدگر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- Borsche, Tilman (Herausgeber) (1996), *Klassiker der Sprachphilosophie*, München: C. H. Beck.
- Figal, Gunter (1999), *Martin Heidegger*. Hamburg: Junius Verlag.
- Heidegger, Martin (1986), *Sein und Zeit*, Tübingen: Max Niemeyer Verlag.
- Luckner, Andreas (2001), *Martin Heidegger*, Paderbrn: UTB für Wissenschaft.
- Rentsch, Thomas (Herausgeber) (2001), *Martin Heidegger: Sein und Zeit*, Berlin: Akademie Verlag.